

حمید ضرابی

(مدیر مسئول و سردبیر)

info@ashian.ca



## مرگ مظلومانه‌ی نصرت پارسا :

### ساده اندیشی و سهل انگاری تاکی؟

شبهه‌ای از زندگی روی آورده اند که در آن ملاک همه چیز «لذت گزایی افراطی» است. با گذشته‌ی خویش بریده‌اند و فارغ‌بال از پیامدهای آینده، مسحور لذت‌هایی اند که فقط زمان حال آنها را اشباع می‌کند و بس. اینست که شاهد گرایش فزاینده‌ی عده‌ای زیاد به ویژه جوانان به سوی می‌خواری، اعتیاد و روابط ناسالم جنسی و غیره در اجتماع خویش هستیم.

۴- این که عده‌ای به جای استفاده از فرصت‌ها و امکاناتی که برای رشد و پرورش استعدادها در دنیای غرب وجود دارد به مثابه‌ی کاسه‌های داغ‌تر از آتش، تنها به جنبه‌های منفی فرهنگ غرب نظر دوخته‌اند و از فرهنگ و مظاهر ارزشی غرب فقط ابتذال و هرزگی را شناخته‌اند و چشم و دل را بر مواهب اصلی این دنیا و بسیاری از آموزه‌های مثبت اخلاقی و آداب و ارزش‌های برانده‌ی اجتماعی آن یک‌باره بسته‌اند. شاید این عده فکر می‌کنند که دنیای جدید یعنی روضه‌ی رضوانی که هر چه مربوط بدان است سراپا خوب است و مفید و قابل تأسی. غافل از این که این دنیا اگر در علم و تکنالوژی به پیشرفت‌های انکارناپذیر دست یازیده‌است، به اعتراف خود صاحب‌نظران غربی در پاره‌ای از مسائل اخلاقی دچار بن‌بست است - به ویژه به لحاظ مناسبات، روابط و شیوه‌ی زندگی خانوادگی. در این میان نمی‌توان نقش مراکز آموزشی اینجا را مخصوصاً «مقطع‌های اسکول» را به عنوان مهم‌ترین عامل در بروز ناهنجاری‌های رفتاری در میان نوجوانان نادیده گرفت. چه امروزه به علت وضعیت آشفته‌ی این مراکز اکثر عقده‌های نوجوانان از همین مراکز شکل می‌گیرد و بعداً به صورت فساد اجتماعی، جرم و جنایت و بی‌بند و باری‌های اخلاقی که با هیچ معیار و ارزشی قابل سنجش نیست، تبارز می‌یابند. امروز در میان صاحب‌نظران و نخبگان فکری غرب نگرانی عمیق در ارتباط با وضعیت نا به سامان مراکز آموزشی وجود دارد. چنان که هال اربن - نویسنده‌ی معروف امریکایی - که عمری را به تدریس در مراکز آموزشی سپری کرده‌است می‌گوید: «در مکاتب ما روش زندگی کردن را آموزش نمی‌دهند و در پاره‌ی ضروریات زندگی حرف نمی‌زنند... ما باید برای این که بدانیم تا چه اندازه خوب می‌توانیم باشیم، به کمک احتیاج داریم.»

هرچند گرایش به سوی خوبی و بدی امری است طبیعی که در همه‌ی جوامع بشری وجود دارد و گرایش به سوی خیر و شر از بدو پیدایش انسان وجود داشته‌است؛ اما باید معترف بود که به همان نسبت که علم و دانش و صنعت در دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم گوی سبقت را از دیگران ربوده؛ به همان اندازه در کشاندن مردم به سوی پلیدی و ابتذال نیز پیشاپیش قافله‌ی بشری در حرکت است. «علم» سالیان متمادی است که در این دنیا از «اخلاق» بریده و هم چون اسبی چوموش و بی‌جلو، بی‌مقصد و بی‌هدف به این سو و آن سو در حال تازیدن است.

دنیای غرب مانند همه‌جای دیگر مرکب از پدیده‌های زشت و زیباست. با این

پنبه‌را پرهیز از آتش کجاست

یا در آتش کی حفاظت و تقاست

(مولوی)

نصرت پارسا دیگر در میان ما نیست. تارهای حنجره‌ی نصرت پارسا دیگر اهنگزاد و طنین ندارد. او نیست تا برای «مادر» بخواند و از مقام مادر تجلیل کند. او نیست که قصه‌ی زندگی را بخواند و قصه‌ی عشق و امید را تا پرنده‌های عاشق در آشیان دل مان خانه کنند و شور و شوق زندگی به ما ببخشند. آری! نصرت دیگر نمی‌خواند... او با آرزوهایش برای همیشه در دل تاریک خاک، جا گرفته‌است.

مرگ مظلومانه‌ی نصرت پارسا بی‌گمان ضایعه‌ای است که فرد فرد جامعه را در سوگی عظیم فرو برده‌است؛ سوگی که باور نکردنی است. نمی‌دانم چرا بعضی از مرگ‌ها را نمی‌شود زود باور کرد؛ با آن که از همه‌جا می‌شنوی: از رسانه‌ها، از دوستان، از آشنایان. حتی زمانی که در مراسم ترحیم حضور می‌یابی و چهره‌های افسرده و دژم حاضران را که از سوگی بزرگ خبر می‌دهد، می‌بینی، باز هم باور نمی‌شود. شاید سنگینی غم و عظمت فاجعه آن قدر است که نمی‌خواهی باور کنی. مرگ پارسا بی‌گمان از این دسته مرگ‌هاست.

مرگ نصرت به همان اندازه که خانواده‌ی او را داغدار ساخته همه‌ی مردم - مخصوصاً درمندان جامعه - را متالم ساخته‌است. حادثه‌ی غم‌انگیز قتل نصرت پارسا، به حیثیت و آبروی کل جامعه‌ی افغان - بالاخص افغان‌های مقیم کانادا - لطمه‌ای شدید زده‌است و بیان‌گر واقعیت‌های تأسف‌آور بی‌شماری است که ذیلاً به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- این که هنرمندان در جامعه‌ی ما از جایگاه و مقام شایسته و بایسته برخوردار نیستند. نباید گمان کرد که این حادثه، تنها عمل فردی یک جوان بی‌بند و بار بوده‌است و بس. بلکه این حادثه نشانگر ذهنیت و طرز دید عده‌ای نسبت به خوانندگان ماست مبتنی بر این که هنرمند یکی و ابزاری بی‌شمار در راه رساندن مردم به لذت‌های مبتذل آنی و زودگذر نیست!!

۲- این که بی‌بند و باری و اعمال مغایر با معیارهای اخلاق اجتماعی و فرهنگی نظیر میخواری، لالابالی‌گری و غیره در گردهمایی‌ها و کنسرت‌های ما رواج عام یافته‌است. چنان که بسیاری از خانواده‌هایی که از حضور در کنسرت‌ها و شبیه این گونه گردهمایی‌ها خودداری می‌کنند و عافیت خویش را در محروم بودن از این مجالس می‌دانند.

۳- این که عده‌ای از خانواده‌ها - دانسته یا ندانسته - با تأثیر پذیری از محیط به

**مشروعیت دادن به معیارها و ارزشهایی که با هویت فرهنگی، ملی و دینی ما سازگاری ندارد در محیط خانوادگی به معنای جواز بسیاری از امور**

**ناپسندیده است که خود به جوانان خود می دهیم و آنان را در تأسی از فرهنگ لابیالی گری و بی بندوباری جری تر می سازیم.**

**بی گمان نصرت پارسا قربانی انارشیسم و بی بندوباری فرهنگی و اخلاقی شد که دیری است در جامعه رواج و شیوع یافته است.**

زندگی برگزیده اند. اصل قضیه فضا و محیطی است که نوجوانان و جوانان در آن رشد می کنند و بستری است که ساختار فکری و ذهنی آنها در آن شکل می گیرد.

بی گمان نصرت پارسا قربانی انارشیسم و بی بند و باری فرهنگی و اخلاقی شد که دیری است در جامعه رواج و شیوع یافته است. نصرت پارسا بر اساس گفته‌ی آشنا یا نش با بی بند و باری‌ها و رقص و پایکوبی و میخواری که در کنسرت‌ها رایج شده است، شدیداً مخالف بوده و آن را بی احترامی به هنرمندان می دانسته است. او معتقد بوده است که مردم باید به هنر هنرمند ارج بگذارند - خصوصاً قشر جوان باید تفاوت میان یک مجلس عروسی و کنسرت را درک بکنند. او حتی در همین سفر اخیرش به تورنتو در ارتباط با وضعیت کنسرت‌ها به بعضی از دوستان گفته بوده است که باید به مردمی که در کنسرت‌ها حضور می یابند تذکر داده شود که کنسرت محلی است که هنرمند برای عرضه‌ی استعداد هنریش به هنرنمایی می پردازد؛ برای آنانی که به آواز و هنر و شیوه‌ی هنری اش آشنایند.

امیدواریم که در چنین هنگامی که مرگ نصرت پارسا احساسات عاطفی مردم را بیدار کرده است و اکثریت جامعه به کاستی‌های فرهنگی و اجتماعی خویش اذعان دارند و در مجموع جامعه آمادگی لازم برای شنیدن و یک حرکت گسترده‌ی فرهنگی و اصلاحی را دارد، همه‌ی مراکز و نهادهای فرهنگی، اجتماعی ما با همکاری رسانه‌ها، فعالیت‌ها و توجهات خود را در راستای حل معضلات اجتماعی جامعه مخصوصاً در راستای تربیت سالم فرهنگی جوانان و فراهم نمودن زمینه برای رشد استعداد های جوان در راه های مثبت فراهم سازند و نگذارند جوانان مان بیش از این به سوی ابتذال و لابیالی‌گری کشانیده شوند.

سخن آخر این که کارهای اصلاحی و ارشادی تنها وظیفه‌ی مراکز فرهنگی و اجتماعی و رسانه‌ها که امکاناتی محدود دارند نیست بلکه همگی در راستای حل معضلات اجتماعی و فرهنگی مسئولیت دارند. مخصوصاً خانواده‌های عزیز بیش از هر نهادی باید از چنین حوادث تکان دهنده، احساس مسئولیت کنند. در نحوه‌ی رفتار خویش با فرزندان شان تجدید نظر کنند. شاخص‌های فرهنگی و ارزش‌های اصیل خانوادگی را پاس بدارند. مشروعیت دادن به معیارها و ارزشهایی که با هویت فرهنگی، ملی و دینی ما سازگاری ندارد در محیط خانوادگی به معنای جواز بسیاری از امور نا پسندیده است که خود به جوانان خود می دهیم و ندانسته آنان را در تأسی از فرهنگ لابیالی گری و بی بندوباری جری تر می سازیم.

مرگ پارسا، تنها مرگ یک جوان هنرمند که آرزوهای زیادی را باخودش در گور برد، نیست، بلکه ناقوس و بانگ نهبی است که در فضای جامعه طنین انداخته است و صدا می زند: های مردم! ساده اندیشی و سهل انگاری تاکی؟

آشپان تان همیشه آباد و سر سبز باد!

اول جوزا ۱۳۸۴ / جون ۲۰۰۵ (تورنتو)

تفاوت که در این دنیا مظاهر زشتی و زیبایی هر دو در حد کمال!! مجال تبارز یافته اند. هر چند در این میان آزادی‌های فردی یا «فردگرایی» به عنوان یکی از پایه‌های اساسی لیبرالیسم، حق انتخاب را به انسان داده است تا از میان راه‌ها و شیوه‌های گوناگون زندگی -مخصوصاً در بعد فرهنگی آن- هر راهی را که می خواهد برگزیند؛ اما نسیاید فراموش کرد که گزینش شیوه‌ی معقول زندگی از میان انبوه جلوه‌ها و مظاهری که وجودشان دلیلی بر «خوب» بودن آنها نیست بلکه به دلیل پر زرق و برق بودن خوب «جلوه» می کنند، مخصوصاً برای جوانان که به اقتضای سن احساساتی‌تر و لذت طلب تر اند کاری آسان نیست. لذا به طور بالقوه، زمینه‌ی انحراف اخلاقی و استحاله‌ی فرهنگی در این کشورها به دلیل آماده بودن وسایل انحراف و آسان بودن راه‌های رسیدن به آن، فراهم می باشد. این است که زندگی در این دنیا هوشیاری و بیداری خاص را می طلبد و کوچک ترین غفلت و اشتباه در گزینش راه درست و شیوه‌ی معقول زندگی، انسان را تا پرتگاه سقوط ممکن است بکشانند.

و اما در مورد برخورد با این حادثه‌ی دردناک ما می توانیم از دو زاویه، نگاه بکنیم و در نتیجه موضع خود را مشخص کنیم:

یکی این که همانگونه که پیشتر اشاره شد فرض بکنیم که مرگ مظلومانه‌ی نصرت پارسا یک عمل فردی و در عین حال تصادفی بوده که ضارب قصد کشتن او را نداشته بلکه فی الواقع از روی بدمستی، غرور و تکبر جوانی و به خاطر یک انتقام جویی ساده می خواسته او را مصدوم بسازد و از این جا نتیجه بگیریم که نظیر این گونه حوادث در هر جامعه و در هر جای دنیا می تواند اتفاق بیفتد و این امری طبیعی به حساب می آید و همین. این فرضیه و احتمال از آنجا منشاء می گیرد که بر اساس عکسی که در یکی از جراید محلی انتشار یافته است، احمد سیر فروغ - ضارب مرحوم نصرت پارسا - در مکتب به مهارت در کشتی گیری و به این که یک شاگرد خوب و آرام بوده شهرت داشته است. چنان که معلمین و حتی مدیر مکتب نیز اظهار ناباوری و حیرت کرده است که شاگردی مثل احمد سیر دست به چنین عملی قبیح زده باشد.

به فرض پذیرفتن این تحلیل، هر نوع مسئولیت از ما ساقط می شود و چیزی برای گفتن پیرامون این حادثه‌ی دردناک باقی نمی ماند و لاجرم طومار سخن را در این باب باید پیچید و این حادثه را با تمام دردناکی اش در دل خاک باید مدفون ساخت و صرفاً به اظهار اندوه و غم شریکی و همدردی با خانواده‌ی مرحوم پارسا باید بسنده کرد.

اما دیدگاه دوم که پسندیده و عقلانی نیز است، این است که مرگ مظلومانه‌ی نصرت پارسا که جوانی بود هنرمند، با اخلاق و مذهب نه تنها این که یک ضایعه‌ی هنری و فرهنگی به شمار می آید از نابسامانی فرهنگی در جامعه نیز حکایت دارد که باید به فکر سامان دادن به آن شد. ما ولو بپذیریم که مرگ نصرت پارسا یک حادثه‌ی تصادفی بوده است؛ اما نمی توانیم به انگیزه‌ها و عواملی که زمینه ساز این تصادف شده است به دیده‌ی اغماز بنگریم. اصل قضیه، شیوه‌ی است که بسیاری از خانواده‌ها سهل انگارانه برای